

# «از نشستن بخیز!»

## دَرْنَگ در معنای بیتی از بوستان

12-3

جوابیہ جهانبخش —

اتملاط في معنى أحد الأبيات من ديوان سعدي

**الخلاصة:** يبحث الكاتب في المقال الحالي عن أحد الآيات الشعرية الموجودة في ديوان الشاعر الإيراني سعدى الشيرازى، ويبيّن رأيه في معنى إحدى العبارات الواردة فيه:

گر آن بادپیان برفتند تیز  
توبی دست و پای از نشستن بخیز  
=(اذا انطلقت الخیول تعدو بسرعه /  
فانظر مـ: قمدهـ کـمـ: لاـ اـطـافـ، اـهـ)

ويزعم الكاتب في مقالته أن معنى عبارة (ازنشستن بخيز) هو (در حال نشستن بغیز) أي إن عليك وأنت جالس أن تدفع بنفسك وترجحها وتندفع إلى الإمام، وذلك بأن تحرّك نفسك كما لو كنت تنزلق على الأرض وتتقدم .

أَمّْا مَعْنَى (بِي دَسْتُ وَپَایِ) فَهُوَ أَنْكَدُ دُونَ أَنْ تَطْلُبُ  
الْأَعْوَنَ مِنْ يَدِكَ وَرِجْلِكَ، وَدُونَ أَنْ تَسْتَخِدْهُمَا، تَتَقدِّمُ  
وَأَنْتَ جَالِسٌ هَكَذَا (بَخِيزٍ / بَغِيْرِهِ).

**چیکده:** نویسنده در نوشتار پیش رو، بیت «گر آن  
بادپایان فرقند تیز/توبی دست و پای ازنشستن بخیز» از  
بوستان سعودی را مورد کنکاش و مدامقه قرارداده و معنای  
«ازنشستن بخیز» را بازگومی کرد. به زعم وی، ازنشستن  
بخیز یعنی: در حال نشستن بغیر، همان طور که نشسته  
ای خود را برسرین بسران و پیش برو، خود را (به حالت  
خریزدن) روی زمین بکش و ببرو جلو. و معنای بی دست  
و پای یعنی اینکه: تو، بدون باری جستن از دست و پا  
و بی آنکه دست و پایت را در کار آوری، همانطور که  
نشسته ای بخیز / بغیر.

**کلیدواژه:** بوستان سعدی، سعدی شیرازی، معنای ابیات، توبی دست و پای از نشستن بخیز، خزیدن روی زمین.



شیخ شیرین<sup>نقسی</sup> خوش سخن شیراز، سعدی بی هنباز - رحمه الله علیه رحمة واسعة - در باب نهم کتاب شریف بوستان که در توبه و راه صواب است، با تصویر آنمانی که از پیری و فرسودگی و پژمردگی های آن داشته است، در باب لزوم اغتنام آیام شباب و صرف اوقات در طاعت و اجتناب از سبکسازی و غفلت، سخنانی بیدارگردازد که از موالی بسیار آرزنده بوستان پُر بصیرت او در شمار است.

شاید بیجان باشد آکنون که از تصویر آنمانی سعدی درباره پیری و فرسودگی و پژمردگی های آن سخن در میان است، آزبای خواندن گان غیر متخصص، لختی این تصویر را بکام و گوشه ای از تفاوت های نگاه آنروزگاری و ایژروزگاری را به پیری روشن دارد: در روزگار سعدی، به علی چون فقدان بسیاری از تسبیلات زیستی و امکانات طبی و رفاهی و ... (که ناگفته پیداست)، بیشینه مردمان عمرهای کوتاه تراز آن امروزیان داشتند و مرگ و میر و بیماری های همه گیر و جانکاه شیعی بیشتری داشت، وزین روی، آنچه امید به حیات خوانده می شود و به طول عمر راجع است، بسیار بسیار کمتر بود. فراسایش تن و پیری و فرتوتی زودرس تراز امروز بود، و شاید همین واقعیت ملموس بود که حتی معنای واژه «کھولت» را در ذهن و زبان عامه اهل زبان دیگرگون گردانید.

کاوش در خود همین واژه «کھولت» که اغلب به معنای پیری و سُستی و فرسودگی های آن به کارش می برمی، نیک فراواند نمود که چه مایه میان تصویر ما و تصویر قدما از پیری، تفاوت هست.

در زبان تازی، در اصل، «کھل»، مردی است میانه سال، نه پیر، نه جوان، و دموئی؛ و «کھولت» که سین و سال «کھل» است، به قولی ازسی و دوتا پنجاه سالگی است.

وائگه‌ی، شگفت نیست که همین «کھولت» که به معنای میانسالی است، در عرف اهل زبان، معنای پیری و سُستی و فرتوتی می‌گیرد. ... چرا پُنین می شود؟ ... گویا از آن روی که میانسالان آن دوران، نشانه های فراوانی از سُستی و فرتوتی و پیری داشتند و خاطره «کھولت» با سُستی و فرتوتی پیوندی اسْتُوار و ناگستینی می گرفت؛ آنسان که گویی «کھولت»، بپیری و سُستی و فرتوتی دلالتِ انتظامی داشت.

الحاصل، اگرچه سعدی بوستان را در میانسالی سروده، هم پیرانه آندرز گفته است، و هم در پیرانگاری مُخاطب خود سنگ تمام گذاشته، و هنگامی که می گوید:

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت!  
مگر خفته بودی که برباد رفت؟

۱. «دموئی» / «دموئی»: کسی که در سر با ذر ریش او برخی از موهای سیاه و برخی سبید باشد، دارای موی فلفل نمکی، دارای موی جوگندمی.

همه بـرـگـ بـوـدنـ هـمـىـ سـاخـتـىـ ...، به تـدـبـيرـ رـفـقـتـنـ تـپـداـخـتـىـ ...،

براستى پـايـ مـخـاطـبـ رـاـبـرـلـبـ گـورـمـىـ بـيـنـدـ!!!

اين نـگـاهـ، وـيـهـ سـعـدىـ نـيـسـتـ. عمـومـ گـذـشتـگـانـ چـنـينـ بـوـنـدـ... عمـرـهاـ نـذـيـكـ هـفـتـادـ يـاـ هـشـتـادـ مـىـ شـدـ وـأـمـيدـهاـ بـرـيـادـ. .... اـمـروـزـ دـيـدـگـاهـ عـمـومـىـ وـچـونـ وـچـنـدـ أـمـيدـ بـهـ حـيـاتـ تـفـاوـتـ يـافـتـهـ استـ؛ لـيـكـ دـرـآنـ روـزـگـارـانـ، چـنـانـ بـودـ كـهـ گـفـتـيمـ.

بارـيـ، شـيـخـ شـكـرـگـفتـارـ شـيـرـازـ، دـرـ هـمـانـ جـايـگـاهـ اـزـ بوـسـtanـ، دـرـ گـفـتـارـانـدرـ غـيـرـيتـ شـمـرـدنـ جـوانـيـ پـيشـ اـزـ پـيـريـ»، مـىـ فـرمـاـيـدـ:

« جـوانـاـ! رـهـ طـاعـتـ اـمـرـوزـ گـيـرـ  
فـرـاغـ دـلـتـ هـسـتـ وـ نـيـروـيـ تـنـ  
مـانـ اـيـنـ رـوزـ رـاـ قـدـرـ نـشـناـختـمـ  
قـضـاـ روـزـگـارـ زـ مـانـ دـرـرـبـودـ  
چـهـ كـوـشـشـ گـندـ پـيـرـ خـرـزـيـرـ بـارـ؟  
شـكـسـتـهـ قـدـحـ، وـرـ بـيـنـدـنـ چـسـتـ،  
كـنـونـ كـاـوـفـتـادـتـ بـعـقـلـتـ زـ دـسـتـ  
كـهـ گـفـتـ: بـهـ جـيـحـونـ دـرـانـداـزـتـنـ؟  
بـعـقـلـتـ بـدـادـيـ زـ دـسـتـ آـبـ پـاـكـ  
چـواـزـ چـاـپـكـانـ دـرـ دـويـدـنـ گـرـوـ  
گـرـ آـنـ بـادـپـاـيـانـ بـرـفـتـندـ تـيـزـ

اـيـنـ بـيـتهاـيـ بـوـسـtanـ رـاـ، مـوـافـقـ تـصـحـيـحـ اـسـتـادـ فـرـوـزـانـ يـادـ، رـوـاـشـادـ دـكـتـرـ غـلامـمـحـسـىـنـ يـوـسـفـىـ. طـابـ تـرـاهـ، آـورـدـمـ وـ دـرـ نـوـيـشـشـ «چـاـپـكـ» (كـهـ رـيـشـهـ اـشـ بـهـ نـسـخـهـ أـسـاسـيـ آـنـ تـصـحـيـحـ مـىـ رـسـدـ) بـهـ جـايـ «چـاـپـكـ» وـ... نـيـازـ آـنـ تـصـحـيـحـ تـبـعـيـتـ كـرـدـ. الـبـتـهـ دـسـتـ كـمـ يـكـ تـفـاوـتـ خـورـايـ نـگـشـ، مـيـانـ نـقـلـ بـنـدهـ وـ مـتنـ مـطـبـوعـ آـنـ تـصـحـيـحـ هـسـتـ؛ وـ آـنـ، رـاجـعـ مـىـ گـرـدـ بـهـ بـيـتـ «چـهـ كـوـشـشـ گـندـ پـيـرـ خـرـزـيـرـ بـارـ؟ وـ توـمـيـ روـ كـهـ بـرـبـادـپـاـيـيـ سـوارـ!»؛ دـرـ بـوـسـtanـ مـطـبـوعـ وـ يـراـسـتـهـ أـسـتـادـ يـوـسـفـىـ، «پـيرـخـ» رـاشـنـگـ هـمـ نـوـشـتـهـاـنـدـ، وـاـگـرـ سـهـءـوـ خـرـوـفـنـگـاشـتـيـ تـبـاشـدـ، حـاـكـيـ اـسـتـ اـخـوـانـشـيـ چـخـوـانـشـ ماـ. ظـاهـرـ. وـ باـزـ مـىـ گـوـيـمـ: اـگـرـ سـهـءـوـ خـرـوـفـنـگـاشـتـيـ دـرـ مـيـانـ تـبـاشـدـ، نـوـيـشـشـ «پـيرـخـ»، واـگـوـيـهـگـرـ مـوـصـوفـ وـ صـفـتـ مـقـلـوبـ اـسـتـ، وـ بـرـ پـاـيـهـ اـيـنـ خـوـانـشـ، سـمـرـاـيـنـدـهـ گـفـتـهـ اـسـتـ: خـرـپـيـرـ، آـنـ هـمـ زـيـرـبـارـ چـهـ كـوـشـشـ قـابـلـ مـلاـحـظـهـاـيـ توـانـدـ كـرـدـ؟! بـرـبـيـانـ خـوـانـشـ

۲. بـوـسـtanـ سـعـدىـ (سـعـدىـ نـامـهـ)، تـصـحـيـحـ وـ تـوضـيـحـ: دـكـتـرـ غـلامـمـحـسـىـنـ يـوـسـفـىـ، جـ: ۱۱، تـهـرـانـ: شـرـكـتـ سـهـامـيـ اـنـتـشـارـاتـ خـواـزـمـىـ، ۱۳۹۲ هـشـ، صـ ۱۸۲ وـ ۳۵۷۷ وـ ۳۵۷۶.

۳. جـانـانـ كـهـ اـزـ قـولـ فـرـدوـسـيـ آـرـدـهـانـدـ: كـنـونـ عـمـرـنـدـيـكـ هـشـتـادـ شـدـ أـمـيدـ بـيـكـيـارـهـ بـرـيـادـ شـدـ (شاـهـانـهـ فـرـدوـسـيـ مـتـنـ اـيـقـادـيـ). تـصـحـيـحـ مـتـنـ بـهـ اـهـتمـامـ: آـپـرـيلـ، زـيـرـنظـزعـ، نـوـشـنـ، جـ: ۹، مـسـكـوـ: أـكـادـمـيـ عـلـمـ إـتحـادـ شـوـرـوـيـ. اـنـسـتـيـتوـيـ خـاـوـرـشـنـاسـيـ / إـدـارـهـ اـنـتـشـارـاتـ «دانـشـ»، شـعـبـيـهـ اـذـيـتـاـخـ خـاـوـرـ، ۱۴۰۷ هـشـ، صـ ۳۸۲، هـامـشـ؛ شـاهـانـهـ حـكـمـ أـلـوـالـقـاسـمـ فـرـدوـسـيـ طـوـسـيـ، بـهـ كـوـشـشـ: دـكـتـرـ سـيـدـ مـحـمـدـ ذـبـيرـسـيـاقـيـ، جـ: ۱، تـهـرـانـ: نـشـرـقـطـرـهـ، ۱۳۸۶ هـشـ، ۵/۱، بـ: ۹۵۱.

۴. بـوـسـtanـ سـعـدىـ، تـصـحـيـحـ وـ تـوضـيـحـ: دـكـتـرـ غـلامـمـحـسـىـنـ يـوـسـفـىـ، جـ: ۱۱، ۱۳۹۲ هـشـ، صـ ۱۸۴ وـ ۳۶۲۹ وـ ۳۶۳۹.

۵. اـيـنـ خـوـانـشـ رـاـ شـمارـيـ اـزـ دـيـگـرـ گـزـانـتـگـانـ وـ بـيـوهـنـدـگـانـ بـوـسـtanـ نـيـزـداـنـهـانـ. نـمـونـهـ رـاـ، نـگـ: أـرـيـجـ الـبـسـtanـ، [الـشـعـالـ] التـبـاريـ، تـبـخـمـهـ. دـ. أـمـيـنـ [عـبـدـالـمـجـيدـ] بـنـدوـيـ، طـ: ۲، القـاهرـهـ، دـارـ الشـرـقـ، ۱۲۷ هـقـ..، صـ ۲۴۸؛ بـوـسـtanـ، شـيـخـ أـجلـ سـعـدىـ، بـاـمـقـدـمهـ: دـكـتـرـ خـسـنـيـ زـيـمـجوـ، جـ: ۲، تـهـرـانـ: مـؤـسـسـهـ اـنـتـشـارـاتـ أمـيرـكـيـرـ. وـ كـمـيـسـونـ مـلـيـ بـيـونـيـسـكـوـ دـرـاـبـرـانـ، ۱۳۶۴ هـشـ، ۲۲۱، بـ: p.؛ بـوـسـtanـ، چـاـپـ سـنـنـگـيـ مـخـشـيـ، بـهـ اـهـتمـامـ: قـاضـيـ عـبـدـالـكـرـيمـ بـنـ قـاضـيـ نـورـمـحـمـدـ صـاحـبـ بـلـيـنـدـرـ، بـمـيـتـيـ: مـطـبـعـ گـلـارـ خـتـنىـ، ۱۳۱۸ وـ ۱۳۱۹ هـقـ..، صـ ۲۹۸؛ وـ گـلـيـ اـزـ بـوـسـtanـ شـرـحـ وـ سـادـهـنـوـسـيـ بـوـسـtanـ سـعـدىـ، بـهـ كـوـشـشـ: سـيـدـ خـسـنـ تـبـنيـ طـباـ، بـاـمـقـدـمهـ: بـهـاءـالـدـينـ خـمـشـاهـيـ، جـ: ۱، تـهـرـانـ: نـشـرـوـئـسـ مـهـرـ، ۱۳۹۰ هـشـ..، صـ ۳۴۹؛ بـوـسـtanـ سـعـدىـ (سـعـدىـ نـامـهـ)، شـرـحـ وـ تـفـصـيلـ: ضـدـرـالـتـيـنـ زـيـمانـيـانـ، وـبـرـاـيـشـ: مـهـمـاـ زـيـمانـيـانـ، وـمـهـشـيـلـ زـيـمانـيـانـ، جـ: ۱، تـهـرـانـ: زـشدـآـمـوزـشـ، ۱۳۸۹ هـشـ..، صـ ۷۲۲؛ وـ بـوـسـtanـ سـعـدىـ (بـاـمـعـنـيـ وـاـزـهـاـ وـ شـرـحـ بـيـتـهـاـ وـ جـملـهـهـاـيـ دـشـوارـ وـ بـرـخـيـ تـكـتـهـهـاـيـ دـسـتـورـيـ وـأـدـبـيـ)، نـگـارـشـ: أـسـتـادـ مـحـمـدـعـلـيـ نـاصـحـ، بـهـ كـوـشـشـ: دـكـتـرـ خـلـيلـ خـطـبـ رـهـبـرـ، جـ: ۱۳، تـهـرـانـ: اـنـتـشـارـاتـ صـفـيـ غـلـيشـاهـ، ۱۳۹۳ هـشـ..، صـ ۷۷۳.

نيـزـنـگـرـ: لـغـتـ نـامـهـ دـهـخـداـ، دـيلـ «پـيرـخـ».

ما، سراینده گفته است: شخص پیر که خرس زیر بار باشد، چه کوشش قابل ملاحظه ای تواند کرد؟؛ «تومی رو که بربادپایی سوار!». تقابل پیر ناتوانی که خرا او زیر بار دارمانده است با شخصی که سوارست بر مرگبی بادپا، معقول و واضح است؛ و در واقع، سعدی نیز، چنان که بعض شراح توجہ داده اند<sup>۶</sup>، انسان روزگار باخته ای را که توانایی کافی برای حرکت و مایه ای بستنده از برای چستی و چالاکی ندارد، به منزله پیری فروت و کم توان تصویر و تصویر گرده است که خرس نیز زیر بار مانده است و بناگزیر سخت دیر جنب و گندسیر و بطیء الحركه گشته؛ والعلم عند الله تعالى.

باری، سخن بُنيادين اين دانيش آموز. عَفَا اللَّهُ عَنْهُ، بِرَسْرِواپسین بيت اين بهره بوستان است:

**«گر آن بادپایان برفتند تيز توبي دست و پاي از نشستن بخیز»**

این که می فرماید: «توبی دست و پای از نشستن بخیز»، یعنی چه؟

برخی از گرازندگان بوستان سعدی، دُشواری خاصی که به ایضاح بیزد در این تعبیر سراغ نکرده اند.<sup>۷</sup>

گرازندۀ پیشو بوستان و گلستان شیخ، شادروان دکتر محمد خزائی، آن شراح تیره چشم روشن بین رضوان الله تعالی علیه، «از نشستن بخیز» را اینگونه معنی گرده است: «... نشسته نمان وا جای برخیز».<sup>۸</sup>

آن شهید استاد دکتر غلامحسین یوسفی روح الله روحه، در «توضیحات» بوستان سعدی ویراسته خویش، این بیت را معنی نکرده اند، لیک همین آندازه که نوشتۀ اند: «بخیز»؛ بخیز<sup>۹</sup>، فرامی نماید که «خیزیدن» را به معنای برخاستن گرفته اند.

آقای منصور مهرنگ، از گرازندگان ایروزگاری بوستان، «از نشستن بخیز» را اینگونه معنی گرده اند:  
«... دست کم از جای بخیز و لنگان در پی آنان برو».<sup>۱۰</sup>

آقای صدرالدین زمانیان، از دیگر گرازندگان ایروزگاری بوستان، هم اینگونه معنی گرده اند:

۶. این خوانش را نیز بعضی گرازندگان اختیار کرده اند. نگر: بوستان سعدی (متن کامل و صحیح، همراه با معنی و شرح ساده و وزان یکایک آیات، واژه های دُشوار و آموزه های نگارشی، دستوری و آرایه های ادبی)، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶ هش، ص ۳۴۹.

نیز سیح:

نش بوستان، منوچهر حققو، ویراستار حسین دادگر، ج: ۱، تهران: انتشارات بوعلی، ۱۳۸۷ هش، ص ۳۵۱.

همچنین آفرودنی است:

ذریک چاپ سنگی بوستان که به خواشی و نیکات مولوی تقبیح احمد دیوبندی محساست، بالای «بپرخا» از ایضاح نوشته شده است: «أَيْ مَرْدٍ يَرَكَهُ مَانِدٌ خَرَبَرِست» (بوستان، سعدی شیرازی، چاپ سنگی محسنی به خواشی و نیکات مولوی تقبیح احمد دیوبندی اوجوی، پشاوند اسلامی کتب خانه، بیتا، ص ۴۱۷). این دیگر خواشی است علی جده. ۷. گفته اند:

«بپرخز بیز بار بپری که خرس زیر بار است و خر استعاره از وجود جسم است».

(بوستان سعدی، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶ هش، ص ۳۴۹).

گمان می کنم لازم نیست «خر» را استعاره از وجود و جسم شخص بپرگیریم، بلکه نفس «زیر بار بودن خرگسی» کنایت است از روبه راه و بسامان شدن کار شخص. حاجت به تذکار نیست که:

یکی از بزرگترین گرفتاری های مردمان قدیم، که ای بسانم و شما غمی آن را بسادگی ذیبایم!، فرموند در گوش بود / و محل؛ که در زبان فارسی نیز مُثُلِّبَعْضِ كَنَایَاتِ وَمِثَالِ شَدَهِ اَسْتَ: وَشِیْخُ سَعْدِيُّ هُمْ آن را به ظری و لکش مایه یکی از گلکایات خواندنی با پ دُرم بوستان خویش ساخته است: همان حکایت که می گویند:

ز سوداش خون در دل افتاده بود	پکی را خری در گل افتاده بود
فروشته ظلمت بَر آفَاق دَبَل	بیان و باران و سرما و سبل
سَقْطَ گَفَت وَتَفَرِّين وَدَسْنَام دَاد	همه شَبَّ دَرِين عَصَهَ تَا بَمَادَ
نه شَلَطَانَ كَه اين بَوْم وَبَرَزان اوْست ... (الخ)	نه دَشْمَنَ بَرِست از زَبَانَ، نَه دَوَسَت

۸. نمونه را، نگر:

گریده بوستان سعدی، انتخاب و شرح: دکتر حسین آنوری، ویرایش جدید، ج: ۵، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۰ هش، ص ۱۶؛ بوستان شیخ شیراز سعدی، تصحیح متن و تحریر لغات: حسین اسنادولی، ج: ۱۹، تهران: مؤسسه انتشارات قلابی، ۱۳۸۷ هش، ص ۴۵۷.

۹. شرح بوستان، دکتر محمد خزائی، ج: ۱۳، تهران: انتشارات بد رفه جاویدان، ۱۳۸۴ هش، ص ۲۶۰.

۱۰. در مأخذ چاپی: بخیز، دُرست، «بخیز» است؛ کما لا یخفی.

۱۱. بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، ۱۳۹۲ هش، ص ۴۰۵.

۱۲. بوستان سعدی، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، ۱۳۸۶ هش، ص ۳۵۰.

... منشین و از جای بَرخیز»<sup>۱۳</sup>.

ویکنر، استاد دانشگاه تورنتو (ی کانادا) نیز، در ترجمه بودستانش که آوازه‌ای و مقبولیتی دارد، «از نشستن بخیر» را (Rise up from sitting) ترجمه کرده است<sup>۱۴</sup>: چنان که دکتر امین عبدالمجید بدوي مصری هم در ترجمه بودستانش (مسنونی به اریج البستان) نوشته است: «...فانهض أنت من جلوسك بسرعة»<sup>۱۵</sup>.

برهemin مئوal، يکی از معاصران که در صد ساده‌نویسی بوستان شیخ برآمده است، مفاد مصراع مورد گفت و گوی ما را چنین تحریر کرده است:

«... دستِ کم به جای اینکه بنشینی، برخیز». <sup>۱۶</sup>

یکی دیگر از معاصران هم که به تحریر بوسنی پرداخته، مفاد این مصراج را چنین بازنوشته است: «...تو آدم بی دست و پا از نشستن پرهیز کن و برخیز و در راه قدم بدار». <sup>۱۷</sup>

در گزارشی که استادان دکتر رضا آذربای نژاد، رحمة الله و دکتر سعید قره بگلو، طالب بقاہ برسان نوشته‌اند، معنای متفاوتی پیشنهاد شده است. گزارندگان نوشته‌اند: «برخاستن از چیزی: ترک کردن آن چیز».<sup>۱۸</sup>

گُمان می‌کُنم آنچه بیشتر کَ ذهنِ گُراندگان آرجمَند را بَدین معنی سَوق داده است، تَعبیر شایع برخاستن از سَرِ چیزی باشد که بَرزبان و خامهٔ گُدشتگان زوان بوده است و به معنای تَركَردن و صرف نظر کَردن و درگذشَن و دل برکنَدن از آن چیزی به کار می‌رفته؛ انسان که شیخُ شیراز خود در گُلستان بیخراش مرقوم داشته است:

۱۹ «... مَلِك رَاصِحَت او سودمند آمد و از سرخون او برخاست.»

یا خواجہ رندان جهان، حافظ شیرازی، فرموده:

مژده وصلِ تو کو گزَسَرِ جان بَرْخیَّم  
به ولایِ تو که گرَبَنَدَ خویشَم خوانی  
... روز مرگم نَفَسِی مُهَلَّتِ دیدار بَدَه

صدالبته برخاستن از چیزی، گاه به معنای ترک کردن آن چیز هست؛ لیک گمان می‌کنم در این بیت بوستان، چنین نباشد.

ن» به معنای بخاستن و بُلند شدن در فرهنگها مضبوط است و در نگارشها و سرایشهای قدیمی مشهور؛ چنان که نمونه را دقیقی طوسی گفته است:<sup>۳</sup>

بخیزد یکی شند گرد از میان

که روی اندر آن گرد گرد نquam

<sup>۱۳</sup> بوستان سعدی، شرح و تفصیل؛ صدرالدین زمانیان، چ:۱، تهران: رشد آموزش، ۱۳۸۹ هـ، ص ۷۳۲.

<sup>۱۴</sup> بیوستان، با مقدمه: دکتر حسین رزمجو، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر و کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۶۴ ه.ش.، پ. ۲۲۱.

١٥. أرجح التُّسْتَان، [السعدي] الشِّعْزَارِي، تَحْمِة: ٥، أَمْس: [عبدالمجيد] تَدْوِي، ط: ٢، الْقَاهِرَة: دار السُّوق، ١٤٢٧ هـ، ص: ٢٤٩.

۱۶. گلی از یوسفان (شرح و ساده‌نویسی بوسنان سعدی)، به کوشش: سپید حسن بنی طبا، با مقدمه: بهاء الدین خوشنده‌هاشمی، ج: ۱، تهران: نشر روشن مهر، ۱۳۹۰ هش، ص ۳۴۹.

۱۷. نشریه سلطنت، متوسطه حق‌گو، چ: ۱، تهران: انتشارات بوعلی، ۱۳۸۷ هـ، ص ۳۵۱.

۱۸. پیستان سعیدی (متن کامیا)، سحر و گارش از: دکتر رضا آذربایجانی نژاد - دکتر سعید قویگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ هش: ، ص ۳۸۴.

۱۹- گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلام‌حسین بوسفه، ج: ۱۵، تهران: شرکت سهام انتشارات خوازندم، ۱۳۹۱ هـ، ص: ۸۱.

۲۵. دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ [شیرازی]، به تصحیح و توضیح پژوهنایی خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوازه‌ی، ۱۴۰۰.

۲۶. بی‌سی‌سی‌انگلیسی، مسیحی در تاریخ سردار موسیمی پرسنی، ج: ۲۰، پهلو، سرتب بجهه‌ی پسردار موسیمی پرسنی، ج: ۲۰، پهلو، سرتب بجهه‌ی پسردار موسیمی پرسنی، ج: ۲۰، پهلو.

نیسبت واپسین بیت به خواجه حافظ مشکوک است و زنده باد استاد دکتر خانلری نیز آن را در متن درج نکرده است و تنها در گزارش ڈگرسانیها آورده.

ب ۱۱۷۷

لیک یک معنای «خیزیدن» هم که در فرهنگها نیز مصبوط است، لغزیدن و سریدن و خزیدن و نشسته با چهار دست و پاراهرفتن کودکان و غیر کودکان و تنه خود را برآمین گشاندن است؛ چنان که نمونه را در راحة الصدور راوندی می خوانیم:

«...إمامٍ جهان و مُفْتِي اصفهان، جَمَال الدِّين الْيَزِيدِي، كُفْت: دَرْ شَهْرِيَّزَدَ مَرْدَى رَادِيَّدَ عَلَى عَلَامِ نَامَ، پِرْ وَضَعِيفَ شُدَّهُ، عَصَابِيَّ دَرَدَسَتَ، وَجَمَاعِتَّ پِيرَانَ يَزَدَ رَا هَنُوزَ حَكَائِتَ اوَّلَ مَعْلُومَ باَشَدَ کَه دوازده سال پای علی علام خوشیده وَدَرْ مِيَانَ بازار چوکودکان بَرَزَمِينَ خِيزِيدِي، ...». <sup>۲۳</sup>

«خیزیدن»، در این معنی، در واقع، ریخت دیگر «غیریدن» و «غَرِيَّدَن» است که به ریخت «خیزیدن» هم آمد. <sup>۲۴</sup>

در بُرهان قاطع می خوانیم:

«غَيْرِيَّدَنَ، با ثانِي مجَهول و زايِ فارسي، بَرَزَنَ و معنِي خیزیدن است که به معنِي لغزیدن و به چهار دست و پا و زانو نشسته به راه رفتِ طفلان و مردمان شل باشد.». <sup>۲۵</sup>

در فَرَهْنَگِ رَشِيدِي می خوانیم:

«غَيْرِيَّدَنَ، هَمَانَ غَرِيَّدَنَ يَعْنِي راه رَفَقْتِنَ طَفَلَ بِه زَانُو سُرِينَ، وَغَيْرِ أَمْرِبَدِينَ معنِي است. ...». <sup>۲۶</sup>

در غیاث اللُّغَات می خوانیم:

«...غَرِيَّدَنَ، ... به معنی نشسته به سُرِينَ راه رَفَقْتِنَ سَتَ، به طورِ أَطْفَالَ ...». <sup>۲۷</sup>

این حالت حرکت، همان چیزی است که در تداوی عاته، «کونْ خَزَه» و «کونْ خِيزَه» و «کونْ سُرَه» کردن گویند و در زبان تازی «حَبْو» و «زَحْف». <sup>۲۸</sup>

آن «زَحْف» و «زِحَافِ» نیز که مُصْطَلَح ناقِدانِ آدَبِی است. خاصه دَرِ عِلْمِ عَرَوْضَ، با هَمِينَ «زَحْف» پیوسنگی و با معنای سُریدن و لغزیدن و به خط رفتن تناشب دارد؛ هرچند که در نحوه این پیوستگی و تناسب، میان اهل لغت هم‌سخنی نیست؛ و تفصیل آن بحث نیز در این سخنگاه جای ندارد.

در باب «زَحْف» و «زِحَافِ» مُصْطَلَح، پِيَاجِمَالِ بَايَدَم گفت که:  
به قولی، تغییرات غیر مجاز را در وزن شعر، «زَحْف» می خوانده اند، و تغییرات مجاز را، «زِحَافِ».

سَسْمِسِ قَيْسِ رازی نوشته است:

«...معنِي زَحْف دوری است آزاً صَلَ و تأخیر از مقصد و مقصود ... و به حُكْم آنک عَامَه شُعرا هَرَّ تغییر کی [=که] در نَفْسِ کَلَام مَنظُومُ أَفْتَدَ ازْ نُقْصَانِ حَرْفِي مُحتَاجِ لِيَه يَا زِيَادَتِ حَرَكَتِنَ يَا حَرْفِي مُسْتَغْنِي عَنْهَ کی [=که] شِعر بَدَانَ مُنْكِسِرَ گَرَدَ وَ وزَنْ مُخْتَلَّ شَوَّدَ، آن رَأْزَحْفَ مَي خوانَدَنَ، وَ چُونَ كَسَيْ گَوِيدَ: این بَيْتَ زَحْفِي دَارَد يَا مَزْحَفَستَ، هَمَگِنَانَ پَنْدَارَنَدَ کَه نَامَزَنَوَسَتَ وَ دَرَنَظَمَ آنَ خَلَلَی هَسَتَ، عَروضِيَانَ إِصْطَلاحَ کَرَدَهَانَدَ کَه تَغْيِيرَاتَ جَاَيِزَرَا کَی [=که] در أَصْوَلِ بُحُورِ اَلْلَوَازِمَ تَتَقَعَّدَ أَشْعَارَ استَ وَ أَغْلَبَ آن دَرَشَعَرِ هِيجَ كَرَانِي پَدَيدَ نِيَارَدَ، بَلْ کی [=که] شِعر رَادَرَ بعضی بُحُورِ مُسْتَقْلَلِ الأَصْلِ مَقْبُولَ وَ مُسْتَعْدَبَ گَرَدَانَدَ، زَحَافَ خَوَانَدَ بِه صَيْغَتَ جَمَعَ؛ وَ لَفْظَ زَحْفَ بِه صَيْغَتَ

۲۳ . راحة الصدور و آفة الشور در تاريخ آل سلجوقي، محمد بن علي بن شايمان الرأوندي، به معنى و تصحیح: محمد إقبال، با تصحیحات لازم؛ محتوى مبنوي، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات أميرکبیر ۱۳۶۴ هـ، ص ۷۷.

۲۴ . درباره ریختها و ریشه شناسی «خیزیدن» و «غَيْرِيَّدَنَ» و «خِيزِيدِنَ»، نگران:

فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، محمدرضا حسن دوست، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و آدب فارسی، ۱۳۹۳ هـ، ۱۹۷۷ و ۱۹۸۸ هـ.

۲۵ . نویان قاطع، محمد خسین بن خلف بیری مخصوص به «تهران»، به اعتمام: دکتر محمد معین، ج ۵، تهران: مؤسسه انتشارات أمیرکبیر، ۱۳۷۶ هـ، ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱ هـ.

۲۶ . فَرَهْنَگِ رَشِيدِي (به ضمیمه: مُؤَنَّثَاتِ رَشِيدِي)، عبد الرشید بن عبد الغفور الحسینی المدائني الشتوی، به تحقیق و تصحیح: محمد غبایسی، ج ۱، تهران: کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۷ هـ، ۱۰۱۹ / ۲، ص.

۲۷ . غیاث اللُّغَات، غیاث الدین رامپوری، چاپ شنگی، کاپور؛ مطبع منشی تولکشور، ۱۹۰۴ م، ص ۳۱۰.

واحد برآن اطلاع نکنند؛ و جمیع زحاف، آزار حیف آزند تا هم درین تسمیت معنی دوری از اصل حاصل باشد و هم لفظاً میان تغییرات جایپز و ناجایپز که در آشعار افتاد فرق ظاهربود. .... ۲۸).

در این بیان شمسی قیسی رازی البته جای گفت و گوئی هاست؛ لیک آن گفت و گوئی ها و خواشی نیاز حوصله سخنگاو کنونی بیرون است.

باری، آنچا که سعدی در واپسین بیت‌های هفتمین باب کتاب بوستان در وصف دشمن عیبجوی عیبگوی خویش می‌فرماید:

نَدَارَدْ بِهِ صَدْ نُكْتَةٌ نَغْزِيْ گُوشْ، چو زَحْفَى بِبِيَّنَدْ بَرَآردْ خُرُوشْ ۳،

به همین مصطلح ناقدان آدبی و اصطلاح عروضی نظردازد؛ و البته بحقیقت «معلوم نیست که از رُخْف دراین ... بیت، تغییر مجاز خواسته شده و یا غیره مجاز این قدر هست که مقصود از آن عیّب شعر است».<sup>۳۱</sup>

چون بحث کانونی برسر خیزیدن و غیرشیدن است و سخن از آخر باب هفتم بوستان نیز به میان آمد، از راه استطرداد می‌افزایم که:

شیخ سعدی، «خیزیدن» را، در معنای لغزیدن و غیره بدانند، باز هم در بوستان به کار برده است. در همین بهره پایانی باب هفت‌تم بوستان می‌فرماید:

«یکی را که عقلست و فرهنگ و رای گرشن پای عصمت بخیزد ز جای،

بە یک خُرده مَپسَند بَرَوْيَ جِفا  
بِزْرَگان چه گفتَد؟ حُذْ مَا صَفَا».

«بخيزد» يعني: بلغزد، بغيرد.

با سر سُخن شویم و بازگردیم به بیت «گرآن بادپایان برفتند تیز / توبی دست و پای از نشستن بخیر»: «از نشستن بخیر» یعنی: در حال نشستن بعیش، همان طور که نشسته‌ای خود را بر سرین بشران و پیش برو، خود را (به حالت خزیدن) روی زمین بکش و برو چلو.

یکی از معانی «از» که غالباً مورد توجه نیست<sup>۳۳</sup> لیک در لغت‌نامه دهخدا نیز آمده، «بصورت، با حالت» است؛ و در «از نشستن بخیز»، همین معنی را می‌توان بگفت: با همان حالت نشستن بخیز / بغیر.

در لغت نامه دهخدا از ترای این معنای «آز»، یک بیت از مولوی گواه آورده‌اند؛ و آن، این است: «ک غبیه، خانه مه حسست از شتاب دوستی بخشش سوی خانه ی خراب».

در فرهنگ بزرگ سخن هم، یکی از معانی «از» را «در حال» گفته اند، با این گواه از نظمی گنجهای:  
«گذاشتن اخراج شتاب، و شروع اینها که شدنش آید»<sup>۳۴</sup>

<sup>٢٨</sup> كتاب المُعجم في معاليم أشعار العجم، تسمى الذين محمد بن قيس الرازي، به شعري وإهتمام: بروفيسور ادوارد بزون، وتصحيح: [علامه] ميرزا محمد بن عبد الوهاب فرنسي، بيروت: مطبعة كاثوليكية آباء بوسعيتين (له تعلقة أوقاف كليب)، ١٣٢٧هـ - ١٩٠٩م، ص ٢٥ و ٤٦؛ وهما، به تصحيف: علامه محمد بن عبد الوهاب فرنسي، با مقابله باشش سخنة خطفي قلباني وتصحيح [محمد]: [أستاذ سيد محمد تقى] مذرس رضوى، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٣٥هـ - ١٩٥٦م.

۲۹ از جمله، آنسان که بعض لغويان تبيه گرده‌اند (نگر، لغت‌نامه و همچنان ذيل زجف و زجاف)، «زجاف، مفرد و مصدر است، نه جمع» و شمس قيس و صاحب کشان اصطلاحات الفتن، و نيز بعض افضل عروض دانان معاصر (سنج: فرهنگ عروضي. شرح اصطلاحات عروض و قافية شعر فارسي، دکتر سيروس شميسا، ويراست پنجم، ج: ۱، تهران: نشر ميراث، ۱۳۹۴، ص ۷۳)، ذرا باره اشتباها كرده‌اند.

<sup>٣٥</sup> بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلام‌حسین یوسفی، چ: ۱۳۹۲، ۱۱ هـ ش، ص ۱۷۰، ب ۳۴۵.

٣١. لغت نامه دهخدا، حاشیه واژه «رَحْف». ۱۰

<sup>۳۴</sup> فرهنگ نزدیک سخن، به سرپرستی دکتر حسین آقازاده، چ: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ه.ش. / ۱۴۰۳ ه.ش.

گـمان مـی کـنم خـوانـش و پـیشـنـهـاد ما دـربـارـه «از نـشـسـتـن بـخـیـز»، بـیـش وـکـم، روـشن گـرـدـید؛ و خـوـبـخـتـانـه مـرـقـومـاتـ بـعـضـ  
شـرـاحـ بـوـسـتـانـ، بـهـ تـصـرـيـحـ يـاـ تـلـويـحـ، مـوـيـدـ إـسـتـنـبـاطـ و خـوـانـشـ مـاسـتـ.

مـصـيـفـ بـهـارـ عـجـمـ، تـيـكـچـنـدـ مـتـخـلـصـ بـهـارـ (فـهـ ۱۱۸۰ هـقـ).<sup>۳۵</sup>، دـرـ شـرـحـ سـودـمـنـدـ مـعـتـنـمـیـ کـهـ بـرـ بـوـسـتـانـ شـیـخـ شـیرـازـ  
قـلـمـیـ کـرـدـ استـ، «خـیـزـیدـنـ» رـاـدـرـ اـینـجاـ دـرـسـتـ و دـقـیـقـ مـعـنـیـ کـرـدـ و نـوـشـتـهـ استـ:  
«خـیـزـ؛ أـمـرـاـزـ خـیـزـیدـنـ، مـبـدـلـ غـیـرـیدـنـ»<sup>۳۶</sup> بـهـ مـعـنـیـ نـشـسـتـهـ بـزـورـ سـرـینـ رـفـتـ چـنـانـچـهـ [ـچـنـانـکـهـ] أـفـالـ مـیـرـونـ؛ وـتـبـدـیـلـ خـاـ  
وـغـینـ<sup>۳۷</sup> وـهـمـچـنـینـ تـبـدـیـلـ زـاـیـ فـارـسـیـ باـهـمـ قـیـاسـیـ سـتـ وـلـهـذـاـ قـافـیـهـ آـنـ بـالـفـظـ تـیـزـ<sup>۳۸</sup> صـحـیـحـ شـدـهـ.<sup>۳۹</sup>.

دـرـ بـعـضـ بـوـسـتـانـهـایـ مـحـشـایـ مـطـبـوعـ درـ شـبـهـ قـاـرـهـ، خـلاـصـهـ هـمـیـنـ قـولـ رـاـ بـهـ عـنـوانـ یـکـ إـحـتـمـالـ آـورـهـ اـنـدـ، لـیـکـ  
إـحـتـمـالـیـ دـیـگـرـ رـاـبـرـ آـنـ مـقـدـمـ دـاشـتـهـ اـنـدـ اـنـیـ قـرـارـ کـهـ:  
«بـخـیـزـدـرـیـنـجـاـ بـهـ مـعـنـیـ مـصـدـرـسـتـ، نـهـ بـهـ مـعـنـیـ أـمـرـ وـ حـاـصـلـ مـعـنـیـ اـیـنـ مـصـعـ آـنـ کـهـ: هـمـیـنـ نـشـسـتـنـ توـحـکـمـ  
برـخـاستـنـ دـارـ وـ عـذـرـمـیـارـ کـهـ طـاقـتـ بـرـخـاستـنـ نـدارـ چـکـونـهـ رـاهـ رـومـ».<sup>۴۰</sup>

حـاجـتـ بـهـ إـيـضـاحـ نـيـسـتـ کـهـ اـيـنـ إـحـتـمـالـ دـارـدـيـهـ کـسـيـ کـهـ پـاـرسـیـ شـنـاسـدـ وـبـهـاـيـ اوـ، وـزـنـیـ نـمـیـ آـدـ وـ جـزـبـاـفـتـهـاـيـ  
مـتـکـلـفـانـهـ نـمـیـ نـمـایـدـ؛ وـ شـرـطـ، آـنـ بـودـهـ استـ کـهـ بـرـهـمـانـ قـولـ مـسـطـوـرـ تـيـكـچـنـدـ بـهـارـ دـرـ شـرـحـ بـوـسـتـانـشـ إـقـيـصـارـرـوـدـ.

دـرـ حـواـشـیـ یـکـ بـوـسـتـانـ چـاـپـ سـنـگـیـ مـحـشـایـ مـطـبـوعـ دـرـ کـانـپـورـ، مـیـ خـوـانـیـمـ:  
«بـخـیـزـآـمـرـاـزـ خـیـزـیدـنـ کـهـ بـهـ مـعـنـیـ نـشـسـتـهـ هـمـچـونـ طـفـلـانـ رـفـتـنـ سـتـ. کـذـافـیـ الـبـرـهـانـ».<sup>۴۱</sup>

أـدـبـ مـحـقـقـ قـقـيـدـ، اوـسـتـادـ سـعـنـ شـنـاسـ، شـادـرـوانـ مـحـمـدـ عـلـیـ نـاـصـحـ. کـهـ يـکـیـ اـزـ خـدـمـتـگـزـارـانـ اـصـفـهـانـیـ تـبـارـشـیـخـ  
شـیرـاـزـ بـشـمـارـ اـسـتـ<sup>۴۲</sup>، دـرـ مـعـنـیـ «از نـشـسـتـنـ بـخـیـزـ» فـرمـودـهـ استـ: (ـنـشـسـتـهـ بـغـیـثـ)<sup>۴۳</sup>؛ وـ سـپـسـ اـفـرـودـهـ استـ: (ـغـیـثـیدـنـ وـ  
خـیـزـیدـنـ بـهـ مـعـنـیـ لـغـیـدـنـ وـ لـوـکـیـدـنـ وـ بـهـ چـهـارـدـسـتـ وـ پـاـ وـ زـانـوـ وـ نـشـسـتـهـ رـاهـ رـفـتـنـ سـتـ).

مولـوـیـ:

۳۵. دـرـبـارـهـ اـیـنـ مـرـدـ مـفـضـالـ وـ فـارـسـیـ دـانـ نـکـتـهـ سـنـجـ کـهـ بـرـغـمـ آـواـزـ بـلـنـدـ بـهـارـ عـجـمـشـ، خـودـ دـرـ زـاوـیـهـ خـمـولـ اـفـتـادـهـ وـ دـیـگـرـ آـثارـوـیـ کـمـثـکـ مـعـرـفـ خـضـورـ آـهـلـ آـذـبـ  
اـسـتـ، نـگـزـ.

بـهـارـ عـجـمـ (ـفـوـنـگـ) لـغـاتـ، تـرـكـيـاتـ، کـنـايـاتـ، أـمـالـ فـارـسـيـ)، لـالـهـ تـيـكـچـنـدـ بـهـارـ، تـصـحـيـحـ: دـکـتـرـ کـاظـمـ دـزـفـولـيـانـ، وـبـرـاستـارـ: تـهـخـنـ خـلـيـفـهـ بـنـارـوـانـيـ، جـ: ۱، تـهـرانـ:  
إـنـشـارـاتـ طـلـاـيـهـ، ۱۳۸۰ـ، هـشـ: ۱/۱، چـهـارـهـهـ. هـفـادـهـ.

۳۶. دـرـ مـأـخـذـ چـاـپـ: (ـخـبـرـیدـنـ).

اـزـ مـطـالـعـهـ مـاـتـقـيـ عـبـارتـ وـ تـأـمـلـ دـرـأـفـاـلـ فـوـنـگـ نـوـبـیـسـانـ وـ گـفـتاـرـهـاـيـ بـعـضـ بـوـسـتـانـهـاـيـ مـحـشـایـ مـطـبـوعـ دـرـ شـبـهـ قـاـرـهـ اـزـ (ـبـهـارـ)، نـیـکـ هـوـیدـاـمـیـ شـمـودـ کـهـ (ـخـبـرـیدـنـ)  
سـهـوـرـوـنـوـسـگـانـ اـسـتـ، وـ دـوـیـسـ هـمـانـ (ـخـبـرـیدـنـ) اـسـتـ کـهـ مـاـنـوـشـتـیـمـ.

۳۷. دـرـ مـأـخـذـ چـاـپـ: (ـعـینـ).

۳۸. دـرـ مـأـخـذـ چـاـپـ: (ـنـیـزـ).

۳۹. بـهـارـ بـوـسـتـانـ (ـشـرـحـ بـوـسـتـانـ سـعـدـیـ)، مـنـشـیـ تـيـكـچـنـدـ مـتـخـلـصـ بـهـارـ (ـمـصـيـفـ بـهـارـ عـجـمـ)، چـاـپـ سـنـگـیـ، طـ: ۴، لـکـھـنـوـ: مـطـبـعـ مـنـشـیـ تـوـلـکـشـورـ، ۱۹۲۷ـ مـ. مـ.  
صـ: ۵۶۵ وـ ۵۶۶ـ.

۴۰. نـگـزـ بـوـسـتـانـ، سـعـدـیـ شـیرـازـیـ، چـاـپـ سـنـگـیـ مـحـشـیـ، کـراـجـیـ: مـطـبـعـ سـعـیدـیـ، صـ: ۳۰۳ـ؛ بـوـسـتـانـ، چـاـپـ سـنـگـیـ مـحـشـیـ، بـهـاـتـمـامـ: قـاضـیـ عـبـدـالـکـرـیـمـ بـنـ

قـاضـیـ نـوـرـمـحـمـدـ صـاحـبـ پـلـسـتـرـیـ، بـمـیـ: مـطـبـعـ گـلـارـخـسـنـیـ، ۱۳۱۸ـ، ۱۳۱۹ـ هـقـ..، صـ: ۲۹۹ـ.

۴۱. بـوـسـتـانـ، سـعـدـیـ شـیرـازـیـ، چـاـپـ سـنـگـیـ مـحـشـیـ، طـ: ۲، کـابـوـرـ: مـطـبـعـ مـنـشـیـ تـوـلـکـشـورـ، ۱۳۰۱ـ هـقـ..، صـ: ۱۸۸۴ـ مـ. مـ.

۴۲. تـوضـیـخـاـمـیـ گـوـیـمـ:

اـسـتـادـ مـحـمـدـ عـلـیـ نـاـصـحـ (ـفـهـ ۱۳۶۵ـ هـشـ).، اـکـرـجـهـ خـودـ بـهـ سـالـ ۱۳۱۶ـ هـقـ. (ـدـهـمـ ذـيـ القـعـدـهـ) دـرـ (ـطـهـرـانـ) زـادـهـ اـسـتـ، فـرـزـدـ آـقاـ مـحـمـدـ صـاـدقـ تـاـجـ اـصـفـهـانـیـ

اـسـتـ وـ (ـاصـفـهـانـیـ) زـادـهـ (ـسـنـجـ: گـوـهـرـ، مـجـلـهـ، ۱۳۵۶ـ هـشـ، سـ: ۵، شـ: ۳ـ بـیـاـپـیـ: ۵۱ـ، صـ: ۱۷۵ـ).

اـيـنـ قـضـایـ کـرـدـکـارـ وـ مـمـقـضـایـ گـرـدـشـ روـگـارـ اـسـتـ کـهـ دـرـ خـدـمـتـهـ بـهـ مـبـرـاثـ شـکـارـشـیـخـ شـیرـازـ اـصـفـهـانـیـ وـ اـصـفـهـانـیـ زـادـکـانـ، رـاـ بـخـشـیـارـهـاـیـ نـمـایـانـ وـ شـاـیـانـ

بـهـرـهـ اـفـتـادـهـ اـسـتـ: وـ شـایـدـ شـرـحـ اـيـنـ مـعـنـیـ، خـودـ مـوـضـعـ مـقـالـیـ ڈـلـکـشـ قـارـگـیـدـ کـهـ فـرـانـمـایـدـ شـیـخـ شـیرـازـیـ ماـ رـاـجـزـانـ یـارـسـپـاهـانـیـ اـشـ کـهـ (ـجـنـگـاـورـ وـ شـوـخـ وـ

غـیـارـ بـودـ)، یـارـانـ سـپـاهـانـیـ بـسـیـارـ بـودـ وـ وـخـسـ!

خـودـ کـهـ الـلـمـلـکـ فـوـغـیـ نـیـزـ کـهـ نـاـقـشـ بـاـ نـامـ سـعـدـیـ گـهـیـ نـاـگـشـوـدـنـ خـورـدـ اـسـتـ، اـصـفـهـانـیـ زـادـهـ بـودـ وـ کـیـسـتـ کـهـ نـدـانـدـ خـانـدـانـ فـوـغـیـ سـپـاهـانـیـ بـودـنـ؟!

بـارـیـ،

اـيـنـ سـخـنـ رـاـتـرـجـمـهـ نـیـزـ کـهـ بـهـنـاؤـرـ /ـ گـفـتـ (ـشـایـدـ) دـرـ مـقـامـ دـیـگـرـ!

۴۳. بـوـسـتـانـ سـعـدـیـ (ـبـاـعـنـیـ وـاـزـهـاـ وـ شـرـحـ بـیـتـهـاـ وـ جـمـلـهـهـایـ ڈـشـوارـ وـ تـرـخـیـ نـکـتـهـهـایـ ڈـسـتـورـ وـ اـذـبـیـ)، نـگـارـشـ: اـسـتـادـ مـحـمـدـ عـلـیـ نـاـصـحـ، بـهـکـوشـیـ: دـکـتـرـ

خـلـیـلـ خـطـیـبـ زـخـبـرـ، جـ: ۱۳، تـهـرانـ: إـنـشـارـاتـ ضـفـیـ غـلـیـشـاءـ، ۱۳۹۳ـ هـشـ، صـ: ۷۷۴ـ.

## لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب

می افزايم:

مُحَمَّد سودي بُسْتَوي (ف. ۱۰۰۵ یا ۱۰۰۶ هـ ق.) دَرْشَرْحِي که بَرْبُوستان نوشته است، مَحْصُول این بِيْت را چنین تَقْرِير فرموده:

«اگر عابدان و زاهدان بادپاسوار<sup>۴۵</sup> و مقبول حضرت تیزرفتند، توای بی دست و پا! از نشستن برخیزو از عقب آنان برو. یا این که: ای بی دست و پا! منشین، افтан و خیزان و آهسته آهسته آنان را تعقیب کن، یعنی تا حدودِ امکان پیش برو، توقّف مکن.»<sup>۴۶</sup>

نمی دام معنای ذُؤمی که سودی پیشنهاد می فرماید، همان معنای مُختارِ ما هست یا نیست... گویا هست؛ و ای بساً وضوح آن در ترجمة بیانات سودی کم شده باشد.

در شرح بوسたن سروری نیز، که از شرح مقدم برسودی است، رای شارح چندان واضح نیست و معلوم نمی‌گرداند خیزیدن را به چه معنی گرفته است؛ لیک چون در مقام توضیح می‌آزادی:

«گرَّقَدْمَ عَاجِزَشَوَدَ نَتَوَانَ نَشَسَتْ

گَهَّ بَهْ پَهْلُو، گَهَّ بَهْ سَرْ، بَائِيدَ دَوِيد»<sup>۴۷</sup>،

دور نیست آگر بگوییم: سروری نیز همان معنای مختار ما را تلقی کرده بوده است.

به تعبیر خود سعدی، «سخن درازشیدیم»؛ لیک این را نیز ناگفته نگذاریم که: بعض گزارندهای بوسنان<sup>۸</sup>، «توبی دست و پای» را بر سر هم مُخاطب تلقی کرده و «بی دست و پای» را وصف مُخاطب انگاشته‌اند.

بَرْدَاشَتٍ مَا لُرْمَأِ اين نیست. سَعْدِی می تواند گفت: «تو، بدون یاری جُسْتَن از دَسْت و پا و بی آن که دَسْت و پیاَت

۴۴ . همان، همان ص.

<sup>۴۵</sup> سودی، می‌گوید: «بادپرایان، ذرت تقدیر، سواران بادپرایان است.» شرح سودی بر پوستان شعی، ترجمه و تحقیق و تهیه متن انتقادی از دکتر آشتیانی‌بهروز، چ: ۱، تبریز: کتابفروشی حقیقت، ۱۳۵۲، ۱۳۷۲، ۲، هش، ۲۰، ۱۳۷۲.

همین تکلّف را در شیخ بوسستان سروری (نگر: شیخ بوسستان سروری، دستنوشت کتابخانه مجلس، سنا) پیشین، ش ۱۸۴۰۳، ۱۵۰۷، ۱۷۷، روی و پشت) و در حواشی چاپ گراف از بستان شیخ مصلح‌الدین سعدی (بستان، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، به‌اهتمام گراف، وین، ۱۸۵۸، ص ۴۰۴) نیز می‌بینیم. پیداست که به چنین تکلّفی دستوری هیچ حاجت نیست. این «بادپایان» که سعدی می‌فرماید، همان تیزروان اند که در بیش بیش از ایشان به «چاپکان/ چاپکان» تعبیر فرموده و «بادپایان» در اینجا به معنای اسب تیزرو نیست، بل مراد از «بادپایان»، همان انسانهای پیش‌تازه‌تریگام در فرخنخی ریاضات و عبادات و پخت خرban عرصه سلاوک و تیزرفتاران وادی عرفان و سالکان چالاک میدان طریقت و معمرت حقیقت است.

۴۶. شرح سودی بِرْبُوستان سَعْدِي، تَرْجِمَه و تَحْشِيه و تَهْيَة مَنْ اِنْتِقَادَى اِزْ دَكْتَرْ أَكْبَرْ بَهْرُوز، چ: ۱، ۱۳۵۲ هـ. ش.، ۲۰۱۳۷۲ / ۲۰۱۳۷۲.

<sup>۴۷</sup> نگر: شرح بوسنی سروری، همان دستنوشت کتابخانه مجلس. «سنای پیشین»، که مغ‌الائمه مغلوب و ناقصبوط نیز هست، برگه ۱۷۷، پشت. این بیت را گرفت نیز در حواشی بوسنی که چاپ کرده است (بستان، شیخ مصلح الدین سعیدی شیرازی، به‌اعتیام: گراف، وین، ۱۸۵۸ م.، ص ۴۰) آورد. ناگفته نیز تقدیم کسی نداشت.

این تعبیر «گه به پهلوگه به سردویدن»، گویا در لسان قدمات تعبیر شایعی بوده است.  
عبدالحکف: حام (۸۹۰ هـ..)، د، غلی، بیوه است:

شَبَّهَمْهَشَ، گَهْ بَهْ نَهَلَوْ گَهْ بَهْ سَهْ،

گرد کوی دوست گردیدیم و رفت  
(دیوان جامی، نورالدین عبد الرحمن جامی، مقدمه و تصحیح: عبدالخان آفچن زاد، زیر نظر: ذفتر شیراز میراث مکتوب، ج: ۱، تهران: ذفتر شیراز میراث مکتوب و. فکر اسلام، ازان: ۱۳۷۸، ه: ۱۳۷۸، ش: ۲۲۱، فاصله ۱۱۰۰، ص: ۳۳۵۰)

در غزلی از غزلهای مُندرج در دیوان شاه نعمَة الله ولی، تعبیر<sup>گ</sup> به سینه گه به پهلو و قتن هست:

در طریقِ عِشق دل چو عاشقان

(دیوان شاعر نویسنده‌ای را از اینجا می‌گذراند) - ۳ ته اند و ۲۰۰۶ - آذربایجانگان ۱۳۹۱ هـ ش ۷۰ - ۲۳۳

<sup>۴۸</sup> سنج: پوستان، چاپ سنتگی محسنی، به اهتمام: فاضل عبدالکریم بن قاضی نورمحمد صاحب بلندی، به میثی: مطبع گلزار حسنی، ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹، هرس، ص ۱۱۱۱.

<sup>۱</sup>، تهران: انتشارات بولاغی، ۱۳۷۸، ص ۳۰؛ و بوستان سعدی، بازیوه‌ش و کوشش: منصور مهرگان، ج ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶، هش.

ص ٣٥؛ بوستاں سعدی، شرح و تفصیل: صدرالدین زمانیان، چ: ۱، تهران: رُشید اموزش، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۷۳۲.

راذر کارآوری، همانطور که نشسته‌ای بخیز / بغیث.

مَنْ بَنَدَهُ خُودَ هَمِينَ خَوَانِشَ رَأَرَجِيْحَ مَىْ دَهْ. بَدَاشِتَ بَعْضٍ گُرَازِنَدَگَانَ بُوْسَتَانَ نِيزَبَا هَمِينَ آنَدَرِيَافِتَ مَا ازْ سُخْنِ شَيْخَ هَمِسُوْيَا دَسَتَ كَمَ بَدَانَ تَرَدِيكَسْتَ.

دکتر أمین عبدالمجید بدوي مصري در خواشي ترجمه بوستانش (موسمني به: أريج البستان) نوشته است:  
«الترجمة الحرفية: فانهض من جلوسك بلايد ورجل أو بدون يد ورجل بي دست وپاي از نشستن بخیز کنایه عن القیام والنهوض بسرعة دون الاعتماد على يد ورجل تکاشه...».

در يك چاپ سنگي بوستان که به خواشی و نکات مولوي نقيب أحتمد ديوپندی مختصاست، بالاي «بي دست و پاي» از راه إيضاح نوشته شده است: «به بي طاقتی».<sup>۵۰</sup>

\*\*\*

### پيش از اختتام:

چندی پيش در آنجمندی از اهل آدب و فرهنگ و شعرو هنر، اديب فاضل أميدآفرین، آقاي دکترنويد فیروزی سلامه الله تعالی، بحث از بیت «گرآن بادپایان برقتند تیز / تویی دست و پای از نشستن بخیز» رامجال طرح دادند و از معنای «از نشستن بخیز» پرسش گرفتند. این دانش آموز، عَفَّا اللَّهُ عَنْهُ، رَأَنْ سُخْنَگَاهَ، مُجْمَلِی از این تفاصیل را عرضه داشت که مقبول بعض باشندگان آن آنجمن افتاد و معلوم شد آقای فیروزی هم چون از معنای مستفاد از توضیحات أمثال استاد دکتریوسفی رحمة الله عليه رحمة واسعة، رضایت خاطری حاصل نکرده اند، این پرسش رامجال طرح داده اند و غایت استنباط ایشان از بیت سعدی با توضیحات مبنده همسوست.

آنجا فشرده اين همه را در نهايیت اختصار و اقتصار و اگویه کرده بودم و اينجا تجاسير کرد شرحی ازانچه در ياد و يادداشتهايم داشتم به قلم آوردم. با اين همه، توضیحات و شواهد بيشتری هست که از بازنوشتئش درگذشتم و در تقييد جمله خواطر خویشن به سواد و بياض، راوه سندگري گرفته از ملالت خاطر خطيير خوانندگان بيم گردم.

به قول خاقاني شرواني:

چون تجاسير کرد خاطر، مختصر کردم سخن  
کاين تجاسير سمعم آعلا برتابد بيش ازین!  
مَعَ ذَلِكَ كُلِّهِ، دَرَقَرَدِيَّنْ طَوْمَارْ سُخَنْ وَإِخْتِتَامِ كَلَامِ، بَيِّنَهُمْ بِإِحْتِرَامِ ازْ دَكْتَرِنَوِيدِ فِيْرُوزِيِّ رَوَابِّودِ؛ چه،  
بحقيقت او بود که با پرسش و رايزن خویش، سلسله جنباني کرد تا آنچه پيشاري شمنهاده شده است، از سواد به بياض آيد؛ و الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ.

اصفهان / نوروز ۱۳۹۸ هـ.

۴۹. أريج البستان، ترجمة: د. أمين [عبدالمجيد] بدوي، ط: ۲، القاهرة، ۱۴۲۷ هـ، ص ۲۲۹، هامش.

۵۰. بوستان، سعدی شیرازی، چاپ سنگي مختصی به خواشی و نکات مولوي نقيب أحتمد ديوپندی اوچوی، پشاور: إسلامی کتب خانه، بي تا، ص ۴۱۷.